

### متن پرسش

بنده یک زمانی به عقاید شک کردم و خواستم به تحقیق بپردازم در کنار مباحث اسلامی خیلی مختصر به برخی مباحث در تاریخ فلسفه غرب سری زدم البته وقت زیادی نگذاشتم، در کتاب مقدمات فلسفه نوشته واربرتون توحید و برخی شبهات مربوطه را مطرح کرده بود و اونجا گفته شده که آوردن برهان فلسفی برای یگانگی خداوند کار ساده ای نیست و ولی من هیچ وقت به اینکه خدا یکی نیست فکر هم نمی کردم، حتی بعد از آن که این مطلب رو خوندم، پس از مدتی هم کتاب از برهان تا عرفان شما رو خوندم که باز در آنجا به یگانگی خداوند شکی نداشتم و این دو برهان خیلی از سوالاتم درباره خداوند و نحوه حضورش در عالم حل شد، حالا بعد از گذشت حدود ۳ سال سوال احساس می کنم موضوع توحید برایم حل نشده و آن بحثی که در کتاب واربرتون آمده با اینکه کامل هم نخوندمش به ذهنم میاد که ممکنه که خدا یکی نباشه؟ ۹۰ درصد اوقات بهش اهمیت ندادم و به عنوان یک فکر احمقانه بهش نگاه کردم اما الان طی یه جریانی این سوال دوباره به ذهنم اومده. ذهنیاتم رو آوردم رو کاغذ بیشترشون مغلطه بودن است و تونستم ردشون کنم جز یکی از آنها. اینکه عالم ساخته پرداخته صناعی با علم و قدرت فوق بشری است، امری است قطعی تا حد بدهت، اما اینکه این صانع واحد باشد چه؟ قطعاً این موجود موجود مرکبی نیست اینکه فرض کنیم صانع یا صانعان بر اساس کار فکری عالم را اداره می کنند فکری است غلط اما اگر این فکر به ذهن خطور کند که شاید صانعانی باشند که اتحادشان ذاتی است و نیازی به کار فکری برای اداره عالم ندارند و منجر به اختلاف بینشان نمی شود چه؟ این فکر من را آزار می دهد و باید بتوانم زمینش بزنم. سوال مهم و کلیدی دیگر: البته به نظرم این ها جزء سوالات کلامی باشند راه تصدیق قرآن و اصول دین به طریق برون دینی چیست؟ من وقتی که نیاز به استدلال آوردن برای این امور پیدا می کنم قفل می کنم، طوری که جدیداً به خاطر اینکه سوالات ذهنیم پاسخ داده نشده موقع نماز خوندن وقتی می خوام شهادت بدم نمی تونم، برام سنگینه، طوری که حس می کنم اگه هم به زبان بیارم دارم دروغ می گم، چیز دیگری هم که وجود داره استدلالهای درون دینی و خصوصاً کلامی را من قانع نمی کند یا حال بدی بهم دست میده، شاید به خاطر اینکه خیلی غلط اینها را در مدرسه و دانشگاه به ما یاد داده اند طوری که زدگی ایجاد شده، یعنی من از علم کلام بدم میاد! این اواخر فکر می کردم علامه طباطبایی گزینه خوبی باشند، چند روز پیش یه کتابشون رو گرفتم اون هم حال ما را عوض نکرد، نمی دونم بقیه کتابشون چطور باشه، به نظر می رسه بهترین و کاملترین گزینه تفسیر المیزان باشه، که نیاز به زمان خیلی زیادی داره.

- باسمه تعالی: سلام علیکم: آری یک وقت سؤال مان عقلی و کلامی است که در این صورت باید به صورت عقلی و کلامی جواب عقل خود را بدهیم مثل شبهه‌ای که در یگانگی خدا پیدا کرده‌اید. ولی یک وقت سؤال مان روحی است و روح ما نیاز دارد که از آنچه می‌داند تغذیه شود، در این موارد باید با سیر قلبی مطلب را احساس کنید. علامه طباطبایی «رضوان‌الله تعالی علیه» سعی می‌کنند هر دو وجه را جواب دهند. قرآن در ابتدا در یک نگاه برون‌دینی با ما سخن می‌گوید. بنده مطالبی که در دو مورد فوق دارم را خدمتتان می‌فرستم، ولی در عین حال توصیه می‌کنم سعی کنید با سلوک قلبی مسائل خود را حل کنید که دیگر جای این‌گونه شبهات در میان نباشد. موفق باشید. برهان وحدت خداوند: علاوه بر اثبات وجود خداوند، باید متوجه بود که خدای واحدی در جهان هستی هست، چون می‌بینیم نظم جهان نظمی است ارگانیکی و یک آهنگی و اندام‌وار. یعنی همه اجزاء آن در خدمت همه اجزاء است، مثل بدن که هر عضوی در خدمت همه بدن است، فرض چند تدبیری در چنین نظام یک آهنگی، محال است. زیرا از چند ذات متفاوت آثار و برنامه‌های متفاوت ظاهر و تدبیر می‌شود که در جهان چنین چیزی وجود ندارد. اشکال: مگر حالا جهان ناهماهنگ نیست که آب تر می‌کند و آتش می‌سوزاند؟ جواب: این که اجزاء جهان همدیگر را محدود می‌کنند را نباید ناهماهنگی نامید، ناهماهنگی آن است که قانونی، قانونی را در نظام عالم نقض کند و دیگر آن قانون در جای خود مؤثر نباشد، در حالی که با همین محدود کردن‌ها طبیعت به مقصد می‌رسد. مثل دوکفه ترازو که در عین جهت متفاوتی که دارند کار توزین را عملی می‌سازند. اشکال: چرا فرض نکنیم که دو یا چند خدا در امر تدبیر جهان به توافق رسیده‌اند که به خاطر مصلحت با هم اختلاف نکنند و مانع تدبیر یکدیگر نشوند؟ جواب: توافق در نظام معنی می‌دهد برای رسیدن به هدفی مشخص، در حالی که خدا یعنی آن کس که خالق نظام است و فعل او همان نظام است و توافق یعنی پیروی چند نفر از قواعد عقلی موجود در نظام. مثل دو مهندس که توافق می‌کنند در این قسمت که استحکام بیشتری دارد پایه‌های پل را قرار دهند چون هیچ‌کدام از این مهندسين خالق نیستند، بلکه بر روی استفاده از مخلوقی که خدا آفریده است توافق می‌کنند. در حالی که خدا خالق پدیده‌هاست، و به همین جهت توافق برای خدا معنی ندارد. دریچه‌های اعجاز قرآن: قرآن می‌فرماید: «وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» اگر در معجزه بودن آنچه بر بنده‌ای ما نازل شده شک دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید. مبنای برهان این است که او یا به واقع پیامبر است و این آیات از طرف خدا بر او نازل شده، و یا پیامبر نیست و با استعدادهای بشری‌اش این آیات را تنظیم کرده است. در حالت دوم از آن جهت که بشر است این آیات را آورده، پس شما هم که بشر هستید، مسلم اگر همه‌ای شما جمع شوید می‌توانید یک سوره مثل سوره‌های این قرآن بیاورید و اگر نمی‌توانید، معلوم می‌شود که او از جنبه بشری‌اش به چنین توانایی نرسیده، پس او پیامبر خدا است. در رابطه با معجزه بودن قرآن نمونه‌هایی در ذیل؛ مورد اشاره قرار می‌گیرد: ۱- از نظر فصاحت و بلاغت: قرآن از نظر هندسه‌ای

کلمات و نظم خاصی که کلمات دارند، نه سابقه دارد و نه لاحق، به طوری که نه تا آن زمان بشریت با این ترکیب و نظم سخن گفته و نه بعد از آن انسانها توانستند از آن تقلید کنند و با آن نظم و هندسه سخن بگویند. قرآن دارای آهنگ خاصی است که در عین دارا بودن مفاهیم معنوی، بدون تکلف و تصنع، عالی‌ترین معانی را در عالی‌ترین قالب‌های لفظی اظهار می‌کند به طوری که معلوم نیست الفاظ تابع معانی‌اند و یا معانی تابع الفاظ. قرآن در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. از آن عجیب‌تر بعد از آمدن قرآن نیز سخن رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) در عین فصاحت زیادی که دارد، اصلاً شکل و هندسه‌ی قرآن را ندارد. و این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است، مضافاً این که تا حال کسی نیامده بگوید قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل در فلان کتاب بوده است. همچنان که کسی نیامده بگوید من مثل آن را آورده‌ام و اتفاقاً هر قدر انسان فصیح‌تر باشد بیشتر متوجه می‌شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنان که جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی (ع) از نوع سحر نیست. ۲- از نظر علو معنی و محتوی: بی‌گمان مطمئن‌ترین راه برای شناخت حقیقت قرآن، رجوع به متن قرآن و تأمل در توصیف‌ها و تعبیرهای آن در باره‌ی خود می‌باشد، توصیف‌هایی از قبیل «هُدًى لِلنَّاسِ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «حَكِيمٌ» و «فِرْقَانٌ» که همه حکایت از آن دارد که وقتی می‌فرماید: اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید، یعنی آن چیز مثل قرآن از حیث هدایت‌گری و آوردن معارف هدایت‌گر و از حیث مطالب حکمت‌آمیز، همسنگ دانش‌های قرآن باشد و از این زاویه بشر را به آوردن چنین اندیشه‌هایی در حد قرآن دعوت می‌کند. جامعیت و کمال قرآن بدین معنی است که قرآن مجید تمامی مواد و مصالح علمی جهت رسیدن انسان به سعادت فردی و اجتماعی را دارا است و با معارف خود رابطه‌ی انسان با «خدا»، «خود»، «انسان‌های دیگر» و با «جهان» را تبیین می‌کند و همه‌ی این معارف دارای سطوح و لایه‌های متکثر هستند و در آن برای هر موضوعی بطن‌ها وجود دارد. در پایین‌ترین سطح با مردم عادی صحبت می‌کند و هرچه مخاطب خود را دقیق بیابد، بطنی از بطون خود را برای او می‌گشاید و آوردن سوره‌هایی با این حدّ از علو در معانی به هیچ وجه در حدّ بشر نیست. انسانی که قرآن طرح می‌کند وسعتی از قبل از تولد تا بعد از مرگ دارد و دستورات قرآن همه‌ی ابعاد این انسان را با همه‌ی دقائق روحی‌اش فرا گرفته است، در حالی که انسان معرفی شده از راه حس و اندیشه‌ی بشری در میان دو پیرانتز (تولد) تا (مرگ) قرار دارد. در قرآن همه‌ی اصول معارف قرآن از توحید استنتاج شده و سپس گسترش یافته و به صورت اخلاق و عقاید و احکام در آمده به این معنی که هر حکم فرعی آن اگر تحلیل شود به «توحید» می‌فرماید: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» قرآن کتابی است با آیات محکم که سپس به صورت تفصیل درآمده، یعنی این کتاب با آیات متعدد دارای غرض واحدی است که وقتی به تفصیل در آید، در یک مورد به صورت «اصول دین» و در مورد دیگر به صورت موضوعات «اخلاقی» در می‌آید و در جای خود به صورت احکام شرعی ظاهر می‌شود، به این معنی که هرچه نزول کند و از اصل به

فرع برسد از آن غرض اصلی خارج نمی‌شود و از مسیر توحیدی خود عدول نمی‌کند. به عنوان مثال: توحید خدا در مقام اعتقاد عبارت است از اثبات «اسماء حسنی» و «صفات علیای» الهی و در مقام اخلاق عبارت است از دارا شدن اخلاق کریمه مثل رضا، شجاعت و دوری از رذایل و همان توحید در مقام اعمال عبارت است از به جا آوردن اعمال شایسته و پرهیز از محرمت و رعایت حلال و حرام. همه‌ی این‌ها به توحید برمی‌گردد و انسان را به توحید می‌رساند زیرا آیات قرآن یک جهت وحدت دارند و یک جهت کثرت، از جهت صدور از طرف خدا به سوی بشر، سیری از وحدت به سوی کثرت را دارا می‌باشند ولی از جهت سیر از طرف انسان به سوی خدا، سیر از کثرت به وحدت را دارا هستند. قرآن کتاب انسان شناسی است، اما آن‌گونه که خدا انسان را آفریده و در همان راستا انسان را تفسیر می‌کند تا انسان از خود بیگانه نشود، به طوری که در تمام فرهنگ بشر و نه در فرهنگ انبیاء انسان در حدّ سوره‌ی والعصر مطرح نیست، و اندیشه‌ی بشر نسبت به انسان به اندازه‌ی تبیینی که یک سوره‌ی کوچک قرآن در مورد انسان دارد گسترش ندارد. قرآن پیوند با خدا را در همه‌ی شئون زندگی جریان می‌دهد و انسان را در حد یک باور تئوریک متوقف نمی‌کند، بلکه خدای حاضر و محبوب را معرفی می‌نماید که می‌توان به او نزدیک شد و با او انس گرفت. مرز ایمان و شرک در آن است که انسان موحد توانسته است حقیقت وحدانی عالم را در هر مخلوقی بیابد و انسان مشرک پدیده‌های عالم را مستقل از حقیقت وحدانی می‌نگرد. ۳- اعجاز قرآن از جهت نبودن اختلاف در آن: قرآن در طول ۲۳ سال بر پیامبر خدا (ص) نازل شد، آن هم در شرایط اجتماعی و روحی متفاوتی که برای رسول خدا (ص) پیش می‌آمد، بدون آن که رسول خدا پیش‌نویسی داشته باشد و یا پس از نزول آن به و حکم و اصلاح آن بپردازند با این همه هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در میان مطالب آن نیست. هرگز کسی ندید که مثلاً پیامبر (ص) یادداشتی داشته باشند و مطابق آن یادداشت آیات را قرائت کنند و یا طوری آیات را بخوانند که بعداً معلوم شود یک کلمه را اشتباه گفته‌اند و بخواهند آن را تصحیح کنند، آن هم آیاتی که قبلاً هیچ‌کس چنین کلماتی در هیچ کتابی نگفته بود و بعداً هم کسی نیامد بگوید شبیه آن کلمات در کتاب‌های رومی‌ها و یا ایرانی‌های متمدن آن زمان دیده شده است. قرآن طوری است که آیه‌ای مفسر آیه‌ای دیگر و مجموعه‌ی آن شاهد بر مجموع آن است و در عین تنوع- حتی در یک موضوع وحدت نگاه کاملاً در آن حاکم است. مثلاً در مورد عبادت و یا تقوا هزاران نکته‌ی متنوع دارد ولی همه با یک بینش و یک جهت و یک نگاه. خود قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» آیا این منکران قرآن در قرآن تدبّر و تفکر نمی‌کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیرخداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می‌یافتند زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی‌اش قرار دارد و سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می‌افتد، در حالی که هیچ‌کدام از موارد

بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است. ۴- اعجاز قرآن از نظر جاذبه: قرآن در معرفی معنی حیات و آزادشدن از اسارت نفس و خرافات آنچنان سخن می‌راند که انسان به هیچ وجه آن را از جان خود جدا نمی‌بیند و به خوبی جذب آن می‌شود. قرآن انسان را بر عقده‌های درونی‌اش پیروز می‌کند، مرگ را برایش معنی می‌نماید، او را دعوت به تدبیر در آیاتش می‌کند، می‌گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» آیا تدبیر در قرآن نمی‌کنند و یا بر قلب‌هاشان قفل زده شده است که حقایق آن را نمی‌فهمند؟ به همین جهت عقل انسان در حین تدبیر در قرآن از عمق جان، حقانیت آن را تصدیق می‌کند و خود قرآن شرط تشخیص حقانیت خود را تدبیر در خودش قرار داده است. آیا تا حال دیده‌اید کسی در قرآن تدبیر لازم را کرده باشد و برای او در حقانیت آن ذره‌ای شک باقی بماند؟ و یا بیشتر کسانی گرفتار شک نسبت به قرآن هستند که از دور و بدون تدبیر در آن نظر می‌دهند؟ ۵- اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی: آن واقعه‌هایی که در حین نزول قرآن با فکر بشری درستی و نادرستی آن معلوم نبود در قرآن مطرح شده به طوری که بشر پس از سال‌ها به درستی آن پی‌برده است مثل: پیش‌بینی غلبه‌ی روم بر ایران در شرایطی که در آن زمان چنین غلبه‌ای به ذهن‌ها هم خطور نمی‌کرد. حفریات باستان‌شناسان، که پس از سال‌ها داستان حضرت یوسف و طوفان حضرت نوح و قوم سبأ را تأیید کرد. و یا این که قرآن برای فلک، مدار قائل است، برعکس پیشینیان که فلک را جسم مدوری می‌دانستند که ستارگان در آن می‌خکوب شده‌اند ولی بعدها معلوم شد که ستاره‌ها دارای مدار هستند و در مدار خود در گردش‌اند. ۶- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف و پهنای مطلب: از طریق کسی که برتری فوق‌العاده‌ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران نداشت و در محیطی آنچنان محدود زندگی این وسعت علمی و دقت روحی مطرح شود حکایت از آن دارد که از طرف خدای حکیم و علیم بر او نازل شده است. دکتر واگلیری می‌گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد باشد؟ در صورتی که او یک نفر عرب درس ناخوانده بوده است ... ما در این کتاب مخزن‌ها و ذخایری از دانش می‌بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت با هوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است». استاد دانشگاه ناپل، کتاب «پیشرفت سریع اسلام»، ترجمه‌ی سعیدی، ص ۴۹. قرائنی که اندیشه را بر صدق گفتار نبی می‌کشاند: علاوه بر مطالب فوق در مورد خود قرآن که دلیل است بر معجزه بودن آن، توجه به شخصیت پیامبر (ص) نیز اندیشه را به حقانیت شخص نبی می‌کشاند که موارد زیر از این نوع می‌باشد: ۱- محیط دعوت: اندیشه نمی‌پذیرد که انسانی درس ناخوانده در محیطی چنان عقب افتاده از تمدن و آلوده به پائین‌ترین خرافات جاهلی، بدون ارتباط با خالق علیم هستی، چنین معارفی را ارائه دهد. ۲- سابقه‌ی تاریخی و خصوصیات اخلاقی: ۴۰ سال در محیطی زندگی کردن که کوچک‌ترین خطای اخلاقی نمایان می‌شود و در عین حال هیچ نقطه ضعفی نداشتن، به طوری که او را «امین» لقب دادند و حتی در اتهامات بعد از بعثت او را «ساحر» و «شاعر» و «مجنون»

خواندند، ولی به جهت نوع عمل<sup>۱</sup> کردش هرگز جامعه اتهام اخلاقی را نسبت به شخصیت او نمی<sup>۲</sup> پذیرفت، چگونه اندیشه می<sup>۳</sup> پذیرد چنین انسان پاکی یک مرتبه دروغی به این بزرگی بگوید و ۲۳ سال هم همه<sup>۴</sup> ی زندگیش را بر سر این دروغ بگذارد و با آن همه مشکلات یک لحظه هم عقب<sup>۵</sup> نشینی نکند؟ ۳- محتوای مکتب و دعوت: مکتبی که محور فکری خود را «توحید» قرار داده و آن را چون خونی در رگ جامعه جاری ساخته و مدعی است هیچ<sup>۶</sup> کس جز خدا نجات<sup>۷</sup> دهنده<sup>۸</sup> ی انسان<sup>۹</sup> ها نیست و آورنده<sup>۱۰</sup> ی آن مکتب برای خود هیچ ادعایی جز بندگی خدای واحد ندارد و اجازه<sup>۱۱</sup> ی هیچ غلوی را در مورد خود نمی<sup>۱۲</sup> دهد و مردم را به سوی خدا دعوت می<sup>۱۳</sup> کند و بندگی غیر خدا را بدترین گناه می<sup>۱۴</sup> داند و در جامعه<sup>۱۵</sup> ی طبقاتی آن روز شعار برادری می<sup>۱۶</sup> دهد و محیط کینه و جهل را به محیط برادری و دانش تبدیل می<sup>۱۷</sup> کند، چگونه اندیشه می<sup>۱۸</sup> پذیرد چنین مکتبی آورنده<sup>۱۹</sup> اش یک دروغ پرداز نابغه باشد و بدون ارتباط با غیب مطلق چنین مکتبی را ارائه دهد، باید یا او پیامبر باشد و یا دغلكار، و چنین حرکات و کلماتی هرگز از یک انسان دغلكار صادر نمی<sup>۲۰</sup> شود که برای خود در دینی که آورده هیچ سهمی نخواهد و تماماً خود را نفی کند. ۴- تأثیر دعوت پیامبر در محیط: رسول خدا (ص) در طی ۲۳ سال از قومی متروک که ارزش استعمارشدن توسط دو قدرت ایران و روم را هم نداشت تمدنی شگرف به<sup>۲۱</sup> وجود آورد به طوری که جهان آن روز در قبضه<sup>۲۲</sup> ی مستقیم یا غیر مستقیم آن دعوت قرار گرفت و به این دلیل انسان<sup>۲۳</sup> اندیشمند نمی<sup>۲۴</sup> پذیرد بدون تأثیر خالق هستی بر قلب ملت ها چنین تأثیری ممکن باشد، به این معنی که باید همان خالق روح و قلب انسان، آورنده<sup>۲۵</sup> ی اصلی این مکتب باشد که بین محتوای کتاب الهی و قلب انسان<sup>۲۶</sup> ها این<sup>۲۷</sup> چنین هماهنگی حاکم است. یکی از دانشمندان هندی می<sup>۲۸</sup> گوید: کشور هندوستان با این<sup>۲۹</sup> همه پندهای حکیمانه که از بزرگان دین هندو به ما داده شده، هنوز دچار شراب<sup>۳۰</sup> خواری و استعمال مسکرات است، اما محمد همین که شراب را حرام کرد پیروان او هرکجا خُم شراب را دیدند شکستند و همه از شراب<sup>۳۱</sup> خواری دست برداشتند. ۵- وسایل نیل به هدف: رسول خدا (ص) از طریق دستورات اخلاقی که در آن دستورات هیچ انسانی بی<sup>۳۲</sup> دلیل تحقیر نشود هدفش را پیش می<sup>۳۳</sup> برد، قرآن می<sup>۳۴</sup> فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی» کارهای ناشایست هیچ قومی، شما را به مقابله<sup>۳۵</sup> ی ناشایست وا ندارد، عدالت پیشه کنید که این به تقوی نزدیک<sup>۳۶</sup> تر است. و لذا پیامبر اسلام هرگز برای اهداف خود از وسایل نامشروع و یا جهل مردم استفاده نکرد، حتی در مرگ فرزندشان که مصادف با خورشیدگرفتگی شد و مردم مدینه آن را به مرگ فرزند پیامبر (ص) مربوط دانستند، حضرت آن را نفی فرمودند. به این دلایل است که انسان اندیشمند نمی<sup>۳۷</sup> پذیرد چنین کسی با این طرز رفتار، یک سیاست باز حرفه<sup>۳۸</sup> ای و یا یک مدعی دروغین و یا یک شهرت<sup>۳۹</sup> طلب باشد زیرا رفتارش تأییدکننده<sup>۴۰</sup> ی این حقیقت است که او مأمور و فرستاده<sup>۴۱</sup> ی خداوند است و در افقی ماوراء دنیا زندگی می<sup>۴۲</sup> کند و متذکر حقیقتی است بسیار متعالی. ۶- میزان ایمان پیامبر به هدف: رسول خدا (ص) آنچنان به هدف خود ایمان داشتند که طاقت<sup>۴۳</sup> فرساترین مشکلات، ایشان را از راهشان منصرف نمی<sup>۴۴</sup> کرد، حتی در جنگ احد که همه فرار

کردند یک تنه ایستادند. حال چگونه اندیشه می‌پذیرد که ایشان یک مصلح ساده و یا یک شهرت‌طلب باشد؟ زیرا آنگاه که همه‌ی تحلیل‌ها به این نتیجه می‌رسید که کار اسلام تمام است و هیچ شاهد عقلی هم دلیل بر وقوع پیروزی نبود باز امیدوارانه مقاومت می‌کردند. اگر باور و اعتماد به خدا در آن صحنه‌ها نداشتند هرگز اینچنین پایمردی نمی‌کردند و خیلی زود مایوس می‌شدند. ۷-

سرعت تأثیر و دوام اثر: به طور طبیعی می‌توان اقرار کرد که باید این دعوت از جان انسان‌ها و نوع آفرینش آن‌ها خبر داشته باشد که این چنین تأثیری عمیق و دراز مدت در روان فرد و اجتماع گذاشته و این نشان می‌دهد که دعوت اسلام، عامل اتصال تکوین عالم و آدم با تشریح است، و انتخاب انسان‌ها نه تحمیلی زورمدارانه و نه تبلیغی پرغوغا و بدون محتوی بوده وگرنه وقتی زور می‌رفت و غوغا فرو می‌نشست باید اثرش خنثی می‌گردید، به خصوص که چنین دعوتی در جامعه‌ای پر از کینه نسبت به همدیگر پای گرفت و ادامه یافت، و بقیه‌ی تمدن‌ها را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. آری این نشانه‌ی آن است که در این دین تکوین با تشریح متصل است، یعنی همان که خالق هستی و خالق قلب انسان‌ها است، آورنده این دین است و انسان‌ها بر اساس خلقت خود با آن آشنا هستند و آن را از خود می‌دانند. به همین جهت اگر کسی با اسلام آشنا شد و آن را پذیرفت و بدان عمل کرد و جانش حقیقت آن را چشید، جدایی از آن را مساوی جدایی از وجدان خود می‌داند. این‌ها همه نشان می‌دهد که این دعوت باید از جان انسان‌ها خبر داشته باشد که این چنین عمیق و پایدار در طول تاریخ مانده است و ادامه می‌یابد. ۸- ایمان آورندگان: ارزش هر مکتبی به اطرافیان آن مکتب است، همچنان‌که افراد ناصالح افرادی مثل خود را جذب می‌کنند.

حال آیا اندیشه می‌پذیرد با توجه به اطرافیان صالح و صادقی چون علی (ع) و سلمان و مقداد و بلال و ابوذر و ... که همه الگوهای صداقت و حکمت بودند این مکتب انگیزه‌های دنیاطلبانه داشته باشد؟ در تاریخ داریم که مغروران قریش خدمت رسول‌الله (ص) آمدند، آنگاه که سلمان و صهیب و خباب و ابوذر و عمار و ... حاضر بودند. جهت تحقیر آن‌ها گفتند: اگر بوی عرق این بی‌سر و پاها را از ما دور کنی ما با تو خواهیم نشست و حرفت را خواهیم پذیرفت، آنچه مانع پذیرش شده افرادی هستند که اطرافت را گرفته اند. پس آیه نازل شد: «وَأَضِیْرُ نَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ای پیامبر روزگار خود را با کسانی بگذران که همواره پروردگار خود را می‌خوانند و از آن‌ها چشم بر مدار. در حالی که اگر پیامبر (ص) اهل قدرت و معامله‌ی